



نام حق جل جلالہ

تصنیف قاضی احمد علی شاہ مولوی شرف الدین

صاحب بخاری علیہ رحمۃ اللہ الباری

از دیگر انتشارات مجله هنر و مردم:

- ۱- تاریخچه تغییرات و تحولات درفش و علامت دولت ایران از آغاز سده سیزدهم تا امروز
تألیف: یحیی ذکا - ۲۵۲۴
- ۲- فهرست مطالب و اسامی نویسندگان مجله هنر و مردم
از آبان یک هزار و سیصد و چهل يك تا آبان یک هزار و سیصد و پنجاه و دو - دیماه - ۲۵۲۲
- ۳- ریشه های تاریخی امثال و حکم
تألیف: مهدی پرتوی آملی - ۲۵۲۳
- ۴- گلستان سعدی - تصحیح شده محمدعلی فروغی
آذر - ۲۵۲۲
- ۵- تاریخ موسیقی نظامی ایران - از حسینعلی ملاح
اردیبهشت - ۲۵۲۵
- ۶- شاهنامه از خطی تا چاپی - ایرج افشار
تیر - ۲۵۲۵
- ۷- هشت بهشت و هفت پیکر - دکتر محمدجعفر محجوب
تیر - ۲۵۲۵
- ۸- کریماجلی قلم
اسفند - ۲۵۲۵
- ۹- اصفهان در دوره جانشینان تیمور - از دکتر لطف الله هنر فر
اسفند - ۲۵۲۵
- ۱۰- پژوهش در شاهنامه - از دکتر مهدی غروی
تیرماه - ۲۵۲۶

بها : يك روپيه

اسکن شد

نام حق جل جلالہ

تصنیف فضل اجل مولانا مولوی شرف الدین

صاحب بخاری علیہ رحمۃ اللہ الباری

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

توحید پاری تعالیٰ

نام حق بر زبان ہی را سیم	کہ بجان دلش ہی خوا سیم
ملک و صانع و تدبیر و حکیم	خالق و رازق و رؤف و رحیم
ہر چہ هست از بندگی و پستی	ہمہ زیافت صورت هستی
طاعت اوست فرض عین شد	بر ہمہ خلق سچو دین شدہ
داد ما را کتاب تا خوانیم	کرد ما را خطاب تا دایم

هر چه او گفت آن کینم همه	طاعت او بجان کینم همه
آن چه او گفت غیر آن کردن	نیست سودی بجنبه زبان کردن
روز و شب طالب قبولی ام	پرواست رسولی ام

نعت سید المرسلین صلی الله علیه و آله وسلم

شکر حق را که میواد ایدم	پیشوائی چو مصطفی دایم
مهر و بهر و گزین همه	سرو و خاتم و کین همه
او شریعت بیان کند ما را	او طریقت عیان کند ما را
صلوات خدای بروی باد	تا بر وز جنبه آسیا پی باد
امت او و دوستدار وی ام	دوستدار چهار یار وی ام
چون ابو بکر و هم عمر عثمان	مرتضی دان علیهم الرضوان
رحمت حق نثار یارانش	باد بر جسد دوستدارانش

آغاز کتاب و اعتذار از جانب مصنف کتاب

ای مصلیٰ بیا طهارت کن	خانه دین خود عمارت کن
چون بیاری طهارت ظاهر	باطنت نیز حق کند ظاهر
آن طهارت که قسیم جسم آ	طهارت را همه سه قسم آ
تن بغسل و وضو پاک کنی	آب گزینیت قصد خاک کنی
شرح این سه سه نوع را گویم	ز آنکه چو کان شرع را گویم
در طهارت فریضه و سنت	بر تو خوانم و آن بی منت
پس بیان نماز و روزه کنم	تو شش عمر پنج روزه کنم
آبدست من را باید کرد	دل مقام نیاز باید کرد
روز محشر که جان گذار بود	اولین پریش از نماز بود
پس کن در نمازها تقصیر	تا در آن روز باشد توفیر

خود سنائی چه بس گو گفته است
 غم دین خور که غم دین است
 غم دنیا مخور که بیوده است
 من بعجز و قصور معتمد فم
 پیش از این گفتند اهل سلف
 لیک بر قدر خویش کوشید
 من بعت در مجال کوشیدم
 نکنی عیب کرد تو توانی
 اسب تازی اگر چه تازد
 صد و هفتاد بیت و ده باب است
 موجبند و دلپذیر افتاده است
 این ترا یادگار از شرف است

در معنی سخن که چون گفته است
 همه غماض و تر از این است
 میخکس جهان بیابوده است
 نی چون نادان احتیاج فم
 عذر من صنف قد استند
 به زبیکاری و خموشیدن
 فقه را بر دینم پوشیدم
 که در وحله ای پوشانی
 لاشه خر خوشن میزند
 لایق روزگار اصحاب است
 لاجرم بی نظیر افتاده است
 نام او در جهان بهر طرف است

از بخار است مولد و نبش	و ز خراسان علومش
بار الهی بده تو تو فیقم	راه نبی ابوی تحتیقم

باب اول در بیان وضو و این مثل است چهارل

فصل اول در فرائض وضو

در وضو نیست جز وضو چای	در صبح و رواح و لیل و نهای
شستن پای نیست معتبر است	شستن روی دست مسح سر است
لا یشی محو فرض باید دید	ربع مسح فرض باید دید

فصل دوم در سننهای وضو

هر که دانت مرد ره باشد	سنن آبدست ده باشد
------------------------	-------------------

شستن دست پیش و مساکت	نام تح کفتن از دل پاک است
مضمضه مسح گوش و استنجا	بسه کرات شستن اعضا
نیز انگشت پای را تحلیل	سنت آمدن مصطفیٰ بی قیل
باز تحلیل ریحیه، استنثاق	کفتم این جمله را علی الاطلاق
عضو گر تر کنه روا نبود	را ندن آب جزدوا نبود

فصل سوم در مستحبات وضو

در وضو شستن مستحبات است	نیت و زان پس موالات است
همه مسح و انگشتی ترتیب	بیا من هدایت از تادیب
گر تو مسح از سه عمل گیری	مسح کردن از آن قبل گیری

فصل چهارم در مکروهات

آب اندردمان و دربینی	بکف چپ کراهیت بینی
آب بر روی سخت تر کردن	عورت خویش نظر کردن
خوی در آب هشتن از عدا	سخن اندر مقام استنجا
در تو بینی بر است افشانی	در میان کراهیت مانی
هر که این شش کراهیت دند	دایم اندر رفا هیت ماند

باب دوم در بیان شکند های صنو

آنچه از پیش پس عیان کرد	آبدست تر از یان کرد
مکر آن باد کان ز بیش بود	که وضو هم بجای خویش بود
ریم و خون گردان همی باشد	قی کنه پردمان همی باشد
خواب تکیه زده وضو شکند	تکیه بر خواب هیچکس نکند
تقصیر در نماز و بی هوشی	باز دیوانگی و مد هوشی

هرگز باشد مباشرت جانش فحرج در منبج و ایر در بایش

باب سوم در غسل و آن مشتمل است بر فصل

فصل اول در بیان سه ایض غسل

هر که بادانش و تمیز بود فرض در غسل او سه چیز بود
آب در بینی و دهان کردن بر همه عضو خود روان کردن

فصل دوم در بیان سنتهای غسل

سنت غسل جمله پنج است یادگیرش کس بهتر از کس است
شستن دست و فحرج باید پیش دور کردن نجاست از رخ و پیش
پس وضو ساختن ز بهر خدا شستن تن سه بار سر تا پا
آن زمانی که موی را بافتد شاید آن موی را نه بشکافتد

در تک موج آب راز اند باقه خشک همچنان ماند

فصل سوم در بیان مقدار آب و غسل

مکن اسراف ماء مجانی	چون ولایت فوایم خوانی
تلف آب چون روان بود	تلف عمر خبر خطا بود
در وضو آب یک من نیم است	غسل را چار من تعلیم است
در وضو کن به نیم استنجا	دار مردست روی نیم را
پس آن نیم که می ماند	پای شویده هر آنچه که می ماند
همچنین گیر غسل را تعلیم	بر سر خویش ریز دو من نیم
هست این احتیاط در حق	که بود آب تو به پیا نه
در توای خواجه برب جوئی	نیت اسراف هر چه میثوئی

باب چهارم در بیان آنچه غسل را واجب میکند

کرتو خواهی که شمع آموزی	بایدت جد و جهد و دلنوی
آنچه از وی سؤال خواهد بود	نسر و گر ملال خواهد بود
و طلب کردن حقیقت کا	از خدا شرم دار و شرم دا
غسل از پنج چیز فرض شود	بر زن و مرد همچو قس و ض
چون شود پاک زن ریض و نهان	غسل واجب شود بشرع و قیاس
هسته زنی را که گم شود ایام	غسل باید به هر زن از دم
مرد را چون ذکر چنان گردد	که در اندام زن نهان گردد
غسل واجب شود از آن حاش	که چه زن حال نیت از لاش
غسل واجب کند خابت هم	بر زن و مرد و در کرم

باب پنجم در بیان تیمم

چار چیز است در تیمم وضو
میدهم مترابه دانش عرض

نیت و قصد خاک ای سرور
 نیت این است گر نیندانی
 چون زدی هر دو پنجه را بر خاک
 پس دگر بار خنجر زن در حال
 در تسم فریضه این چار است
 نزد ما شرط نیت است تعاب
 هر چه آن ناقص وضو باشد
 و آنکه قادر شود بر آب طهور
 هر که میسلی ز آب دور بود
 در بود آب کسته از میسلی
 میسلی در شرع ثلث فرنگ است
 ثلث فرنگ هست چنانچه

خاک از جای پاک ای مهر
 که نمازت مباح گردانی
 پس مایلش برو که کردی پاک
 هر دو ساعد بر فستین مایل
 که ترازین چهار ناچار است
 در تسم تو نکته را در یاب
 ناقص اندر تسم او باشد
 زو شود در زمان تسم دو
 این تسم و را طهور بود
 نیت در نار و آتش قلی
 گر ترا دانش است و فرنگ است
 از تند همای اشتر رهوا

بایستشم بیان نماز استقبل است فصل

فصل اول در بیان ضعیفیهایی نماز

هر که اوطالب لطیفه بود	مقتدایش ابو حنیفه بود
او در اسلام صوفی و صافی	در شریعت وفی و بهم دانی
بشنو از من بیان مذہب اُ	ز آنکه صافی تراست مشرب اُ
ضبط کن این پوشش و فیض کن	شش درون نماز پوشش بیرون
تا من از تو با نوا کرد	فرض و نفلت همه روا کرد
آنچه بیرون کنون ترا فرض است	عرض دارم که موضع عرض است
نیت است طهارت و تکبیر	پوشش عورت و مکان طہیر
غم اسلام بایدت خورد	روی هم نوی مبتلا آوردن

شش ذکر آن در اندرون نماز	فرض گیر و نماز کن بسیار
آن قیام و قرائت است رکوع	قعدۀ آخرین و سجده خضوع
پس برون آمدن فریضه شناس	از نماز امی مدار عقل قیاس

فصل دوم در واجبات نماز

واجبات نماز هفت است	زاکمه از مصطفیٰ چنین رقمه است
فاتحه صتم سوره فت آن	در دوی اول از فیه نصیب خوان
لیک اندر تطوع و سنت	سوره فاتحه مکن صنت
کآخر نیش چو اولین باشد	سوره با فاتحه تیرین باشد
در بندی بلند باید خواند	و آنچه است است پست باید خواند
قعدۀ اول از وجوبات است	باز در آخرین تحیات است
نیز در ترشد قوت عیان	باز تعدیل جمله ارکان

لیک درعید واجب افزاید زانکه کتبیر عید میباید

فصل سوم در بیان سجده

سجده سهو با تلاوت هم	واجب آمد با اتفاق امم
دانند آن کس که خستی دارد	و اندر این راه نبستی دارد
سجده سهو را بیان کردن	و آنچه مشکل بود عیان کردن
گر کسی منقضی نکند یا خیر	یا کند ترک واجب از تقصیر
سجده سهو را چو ساز کند	جبر نقصان آن نماز کند
ای مصطفی بهر دو دست سلام	کوی و آنکه بسیار سجده تمام
این چنین است مذہب نعلان	اوبه تقوی چو بود و سلان
ازینکه سهو را دو سجده بس است	شرع آموزگر ترا هو است
هر امامی که هستدی باشد	سهو او سهو مقتدی باشد

مقتدی را که سهواً افتاد است سجده سهواً و نه مقاد است
سهواً و را امام برگزیده طاعت او خدای بی‌پزیرد

فصل چهارم در بیان ستم‌ها

سنت اندر نماز آمد بیت ده از آن قوی است و فعلی است
آنچه قولیت هست استفتاح بعد از آن در اعوذ گشت فلاح
زان پس تسمیه است و این است سمع الله گفتن از دین است
سمع الله امام پر دازد مقتدی ربنا لک آغازد
باز تسبیح در رکوع و سجود نیز تکبیر در مہبوط و صعود
فاتحه در دوی اخیر از فن گیر سنت ولی گیر از فن
پس چون آمدن بلفظ سلام نزد ما سنت است اسلام

ستم‌های فعلی نماز

یادگیرش اگر ترا شه است	سُنتِ فعل در نمازده است
دانه بر جاسی بجد دار عین	هست رفع الیدین تا نین
بخی زیر ناف بهر ادب	بعد از این دست است پر ابر
دست بر سینۀ به بود همه حال	مرز نام را بحبله اقوال
پشت هموار دار سپحون نه	دست بر رکبه در کوع بنه
سکلم از زان دور و دست ارد	سجده آرید در میان دوف
سر انگشت نوی مت بکنی	نیز بر پای چپ نشست کنی
به مین ویا خوش تمام	باز گردان تور و بوقت سلام
مستحب رازنت از گارد	گر کسی بر تو شبست اندازد
مستحب دوریت از سنت	ای دلت پر ز نور و حکمت
یادگیرش که نخه کیا ست	بعد از این هر چه هست آداب است

باب مقیم در راههای فیض شبانوی

آنچه فرض است در شب روزی	هفده رکعت بود گراموزی
دو بصرح و چهار پیشین است	چار در وقت عصر تعیین است
سه بشام و چهار خفتن	زین کموتر نمیتوان گفتن
و تراز واجبات میدارند	بر همه واجب است بگذارد

باب ششم در بیان سنتها نمونگه شبانه روز

علما گفته اند بی شبست	هست سنت دوازده رکعت
شش پیشین گذارد و سجده	دو پس از شام و دو به خفتن در
سنت خالص صلوٰه این است	آنچه هست از نمونگات این است
غیر از این هر چه هست نافله است	خواجۀ ما همیشه قافله است

باب نهم در بیان روزه رمضان

نیست در حکم شرع کردانی
 از جماع و شراب دور شدن
 فرض دان جُبله روزه ز نیت
 نیت روزه گرا دانا نبود
 لیک مرد قتی و نوافل را
 همچنین که خلل طلب نکنی
 کس دیشم در گلو چو پرید
 گر کسی رک ز دو حجامت کرد
 نمک سر که گردان بحشید
 روزه باقی بود و کس لکرو
 در کنی مسح روغن و سهره
 نان که از سبزه طفل میخاند

روزه بخرمخت نفس شهوانی
 وز همه خوردنی نفور شدن
 تابستانی ز روزه است
 در قضا جز بشتب رواند
 تا به پیش از زوال هست را
 نیت روز جز بشتب نکنی
 نیست نقصان روزه تو پید
 می نشاید و را ملامت کرد
 روزه باقی است که فرو نکشد
 از کرا هست مباحش بی اندو
 بر سر و چشم نیست جرعه
 علما اندر این چه می نمایند

بی ضرورت چنین خطا باشد	که ضرورت بود روا باشد
که تو سیری و گرتو شتاقی	به منم اموشی ار کنی و خوری
که تو سیری و گرتو شتاقی	روژه تست همچنان با تبه
لازم آید قضا و کفارت	و بر قصد است خوردن کفارت
بر تو لازم بجز قضا نبود	که خوری آنچه زو غلنبود
نبود زین قبل گل شربی	همچو سنک و کلنج و آهن دری
پس رجوع از برای جوع کنی	در طوع اگر شه و ع کنی
نزد نعمان قضاش باید کرد	تا توانی ادایش باید کرد

باب هفتم بیان کفاره روزه رمضان

به نهائ مجامعت کردن	گر کسی قصد کرد در خوردن
یا یکی بنده کردنش آزاد	نشت میکند طعام باید داد

یاد و ماه روزه را سپاسی داد
تا شوی از حیات برخوردار

خاتمه

از برای تو این متد گفتم	یا دیگرش که مختصر گفتم
هر که این را بصدق بخواند	واجب و فرض و نفل حق دانند
نود و سه برفت و شش سال	از وفات رسول تا سال
نیمه ای از حجاب دی الاول	بود کاین نظم کشتی کل

رحمت حق نشر خوانند

باز گوینده و رسانند

خط: محلی و شش
خط: محلی و شش